

۴۹۴۲
۰۰۰۰

مجزه آنایست

خسرو نظری (ارمه فاخته)

نظری ملومه، خسرو، ۱۳۴۹ -
معجزه‌ی آناهیتا/ خسرو نظری ملومه فاخته.
کرج: انتشارات ملومه، ۱۳۹۵.
۲۸۰ ص: ۱۴/۵×۲۱/س.م.
۹۷۸-۶۰۰-۷۵۰۲-۱۱-۲

فیفا

داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
-- Persian fiction ۲۰th century

شعر فارسی -- قرن ۱۴
-- Persian poetry ۲۰th century

PIR ۸۲۵۳ / ط ۲۷۷۷ م ۱۳۹۵

۳/۶۳۸۸

۴۵۲۲۰۳۲

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست نویسی
موضوع
موضوع
موضوع
موضوع
رده بندی ششگانه
رده بندی دیویی
شماره کتابشناختی ملی



معجزه آناهیتا

نویسنده: خسرو نظری ملومه

چاپ : اول / ۱۳۹۸

شمارگان : ۱۰۰۰

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۰۲-۱۱-۲

حروف چینی : مهرداد کمال پور

ویراستار : اعظم فهیمی

طرح جلد : فائزه رهگذر

نظارت چاپ : خسرو نظری ملومه

چاپ و صحافی : پردیس دانش

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

آدرس: کرج، خیابان قلم، اول جواد آباد، پاساژ ایفل، واحد ۲۸

تلفن تماس: ۰۹۳۵۵۶۶۸۹۶۷ - ۰۹۱۲۵۶۶۸۹۶۴ - ۰۲۶۳۴۵۳۱۴۰۰

سرآغاز

فلق زیبایی خاصه کوه‌های الوند داده بود، صبحی صادق، آرام صدای
آوای چکاوک‌ها از بالای صخره‌ها شنیده می‌شد، و منظره‌ی رویایی
به سنگهای ریخته شده معبد آناه‌تاسی بخشید، صحنه‌ای مختص به
نقاشان بوده و بس، الهه آب، معبدی که یادگار این سرزمین مقدس
بوده است، در این هنگام پریسا خود را آرام آرام به پایین می‌کشید تا
صدایش به آبادی پایین دست برسد از درد شدید عرق می‌کرد، گاهی
هم برای تسکین دردش تخته سنگهای معبد آناه‌تاسی را می‌فشرد، کمک
می‌طلبید از زلالی آب، از روشنایی مه، خورشید رخشان، یک، آن ناله‌ای
برآورد که حاکی از لذت و شغف بوده و بس، چه لذتی که با گریه نوزاد
درهم آمیخت، لحظه‌ای بی تاب شد، و توان از دست داد و آنگاه پس از

معجزه آناهیتا

لحظه ای نوزادی را ببوسید و پیراهنش که به زبان مادری پارچین می گفتند بدور نوزاد پیچیده تا از گرما و سرما محفوظ نماید. اما صدای زنگ و زنگوله های گوسفندان و پیش قراولان بز به گوش می رسید چون از جرای صبحگاهی برای دوشیدن به طرف سیاه چادر ها در حرکت زدند تا در پای معبد آناهیتا دمی بیاسایند.

روزگار بر ترا دید بخود احسن گفت

در چرخه ی نرد تابی بر آرد پس جفت

از مهر پیرسید که دامن در آتش

چون بذر بداند حرمت است در آید

ای مام بیا خیز که طفل در بر چاه

ای ابر هراسان بشوید آه که آه

یکمرتبه صدایی شنیده شد.

او سر چرخاند اما نجمه را بدیده آورد که مشکی بر آرد بر سر نهاده و پله هایی معبد آناهیتا را یکی پس از دیگری طی می نماید. دسته ای از شقایق های وحشی را با خود حمل می کند. شقایق های سرخ فام، برگ های بسیار نازک و لطیف، با خالهای نمکین، که انسان را بیاد معشوقه خویش می انداخت.

شقایق های دوران از جفا مردند

چکاوک ها دشت تیر بلا خوردند

در این عرصه پیامد کودکی غمگین

زیر پای رسید پیکواره های گین

گاهی باد و گاهی باران گهی طوفان

همه در بنگ می باشند بیابند ذره های نان

نجمه سراسیمه شد و بان گردباد خویشان را رساند، مشک آب بر

زمین نهاد و با مشت آبی در حلقوم پریسا ریخت و بوسه های خواهرانه

می چید، چه زیبا با ولع نوزاد را ببوسید و بغلش نمود آنگاه مشک بر

سر نهاد و دست پریسا در پنج فشرد لنگان لنگان به سوی چادر

های سیاه حرکت می کرد.

لنگان لنگان قدمش آیه ی مهر بود عیان

مهر در نامه ی مزداست بیارید بیان

نور حق آیه ی چهر و سیمین گپران

دل بی کینه زئید مهر نیارد زیان

لحظاتی طول کشید تا به چادر سیاه رسیدند، جاجیمی را پهن نمود و

پریسا را خواباند، اما صدای نوزاد بگوش می رسید، پریسا تکیه بر بالش

زده و پستان خویش در دهان نوزاد گذاشت اما او با ولع شیر می نوشید، نجمه سریع آتش درست کرده و کتری سیاهی بردیگدان نهاده تا به جوش آید تا کمی زیره کرمان بهر زاهو دم نماید. بادی شروع به وزیدن کرده بود و مانع روشن شدن هیمة ی آتش می شد، که نجمه مجبور بود بنشیند آرام آرام فوت بر آتش زند. که یک مرتبه صدای عوعو سگ گلاب به آتش نجوایی بخشید، و خرگوشی به درون چادر خزید، که صدای جین نجده چادر را لرزند، اما سگ ابلق در جلوی چادر، با گوش های تیز شده منتظر شکارش بود، استوار، پابر جا نجمه گفت: این امانتی است، خیری است که بر آن نهفته است، اذیت نکن، تا اینکه حیوان سر به بیابان گذارد. اما ریساً نگاه نافذی کرد و گفت: حیوانک تازه زایمان کرده است نجمه نگاهش بر نجمه لبخند ملیحی زد و گفت: پس اسم بچه امین خواهد شد، پریسا را بحد تایید کرد.

الا ای خرگوش آغشته تشویش

جهان دریای طوفانی است بدرویش

به رسم چرخش مینای رنگین

ره راستی قدم بر آرو بر بین

معجزه آناهیتا

اگر نخجیر پر از صیاد گردد
بسا هیچ تیر بر عمرک نگردد
او داند مایه ی شاطر پیاله است
به بوی آن عطر گل بلبل به سایه است
زرک در حرارت باغربار شد
شب بزم ندان خه شگوار شد
ترا از کوه آفت بود به مرغزار
به رسم نیکرویان سر سخن ساز
ترا مادر بداند جام بلورین
زکوهسار بوی کبک آوای شاهین
اگر موری به رعد، دل غرق دریاست
ثنای دلشکسته شب چو میناست
الا ای خرگوش مرغزار هستی
تو بر این کودکم عهدی بیستی
ترا ایزد نگهدارت به هر حال
که تا این کودکم شادان به هر سال
پس از شنیدن این ابیات خرگوش در کنار نوزاد لمید و با طمأنینه به پریسا

معجزه آناهیتا

و نجمه می نگریست اما صدای عوعو سگ گله بگوش آزار می داد، که پریسا از چادر دورش کرد پریسا بگفت: از پستان حیوان شیر می چکد یک طوری دورش کن تا به امیدش برسد. نجمه آهسته حرکت کرد و حیوانک را در پنجه فشرد و پاورچین پاورچین از چادر دور می شد نزدیک عبد آناهیتا رسید که خرگوش فریادی کرد نجمه نگاهی به اطراف نمود به زبانی سنگ های ریخته شده معبد که بوته یونجه استتارش کرده بود بجه خرگوش به دیده آمد. او را به زمین گذاشت که به طرف بوته بجه رفت و با دیده ی مهربان به نجمه نگاه می کرد که بیهو بجه خرگوش زیر مادر خزید. نجمه سر به تخته سنگ آناهیتا گذاشت و در فکر فرو رفت و گفت:

زمین و آسمان از حکمت توست

شراب مست رویان همت موست

ته دریا فراز قله و دشت

همه از قدرت ایزد بود مست

چنان بیچاره و درمانده خواند

که شاهین در کنار بره ماند